



بسم الله الرحمن الرحيم

اعمال محدودیت برای فعالیت‌های شهروندان از سوی حکومت اسلامی

بحث در دخالت حکومت اسلامی در آزادی شهروندان و اعمال محدودیت برای اقداماتی همچون تجارت، صادرات، واردات و امثال این فعالیت‌ها، برای رعایت مصلحت شهروندان و ایجاد تسهیل برای آنان است.^۱ بین فقها در این زمینه اختلاف وجود دارد که در مباحث پیشین، آدله هر دو قول مورد بررسی قرار گرفت.

تبیین موارد دخالت حاکم اسلامی در امور شهروندان بدون ضرورت

بحث دیگر در زمینه اعمال محدودیت برای شهروندان، تتبع در آدله شرعی برای دست‌یابی به مواردی است که حاکم شرعی^۲ بدون وجود ضرورت، در امور شهروندان دخالت کرده و برای فعالیت‌های آنان ایجاد محدودیت کرده است. بررسی این موارد به این جهت است در صورت امکان، از موارد متعدد قاعده کلی اصطیاد شود.

الف: حق المازّه

یکی از مواردی که ممکن است از روایات استفاده شود که حکومت اسلامی در آن دخالت کرده، حق المازّه است. دخالت حکومت اسلامی نسبت به حق المازّه با منع از ساخت دیوار در اطراف باغ‌های میوه و دستور دادن به تخریب دیوارهای ساخته شده، صورت می‌گرفته است تا برای رهگذران امکان استفاده از میوه‌های باغ وجود داشته باشد، در حالی که استفاده از میوه‌های باغ، امر ضروری و لازم محسوب نمی‌شود و ترک آن موجب اختلال نظام یا ضرر بر شهروندان نمی‌شود. در جلسه پیشین روایات مربوط به حق المازّه مطرح گردید، اما استناد به این روایات برای اثبات جواز اعمال محدودیت توسط حکومت اسلامی با چهار مناقشه مواجه است:

۱- روشن نیست که نهی از ساخت دیوار و یا امر به تخریب آنها، مربوط به باغ‌های شهروندان بوده باشد بلکه ممکن است مربوط به باغ‌های خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده باشد. در نتیجه سیره‌ی عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد باغ‌ها این چنین بوده است و شهروندان از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به این کار نبوده‌اند.

۲- فرضاً نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ساخت دیوار و امر ایشان به تخریب دیوارها، به شهروندان صادر شده باشد، ممکن است امر و نهی ایشان از باب نهی از منکر بوده باشد؛ چون فرض بر این است که رهگذران در باغ‌ها حق استفاده دارند و ساخت دیوار در اطراف باغ‌ها موجب منع آنها از حقشان بوده است؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ساخت دیوار بر اطراف باغ‌ها نهی کرده‌اند تا تضییع حق شهروندان که عمل حرامی است، تحقق پیدا نکند. در نتیجه امر و نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جهت وجود مصلحت برای شهروندان و در امر مباح نبوده است.

۳- فرضاً امر و نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر حرام نبوده باشد، دستوری از ایشان صادر شده است که احتمال اختصاص آن به حاکم معصوم علیه السلام وجود دارد؛ یعنی نهایتاً می‌توان در مورد ائمه معصومین علیهم السلام نیز این حق را اثبات کرد؛ چون

۱. در حال حاضر در اعمال محدودیت‌هایی است که برای دفع حرج نوعی یا ضرر نیست؛ چون جواز اعمال محدودیت در این موارد روشن است.

۲. قدرمتیقن، دخالت کردن امام معصوم علیه السلام است و در مرحله بعد باید شمول آن نسبت به فقیه مورد بررسی قرار گیرد.



همان‌طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولی از خود مؤمنین هستند، ائمه علیهم السلام نیز از این جایگاه برخوردار هستند، اما روشن نیست که همه‌ی حکام اسلامی از این ویژگی برخوردار باشند بلکه محتمل است مختص حاکم معصوم علیه السلام باشد.

۴- نهی از ساخت دیوار و امر به تخریب آنها در موردی است که اموال بیگانه و اجنبی از شهروندان نیست بلکه متعلق حق آنان است بخلاف مواردی که حکومت اسلامی برخی صادر کنندگان یا واردت کنندگان را به جهت مصلحت شهروندان، از صادرات منع می‌کند. در این صورت که منع از صادرات یا واردات صورت می‌گیرد، مال مورد نهی، مستقیماً متعلق حق شهروندان نیست، اما در حق الماز، میوه‌های موجود در باغ، متعلق حق رهگذران است.

بنابراین با توجه به اشکالات مطرح شده، حق الماز نمی‌تواند برای اعمال محدودیت در موارد محل بحث مورد استناد قرار گیرد.

ب: الزام محکومین به عرضه کالاهای خود

دومین موردی که حکومت اسلامی در آن دخالت داشته، احتکار است. در کلمات فقها مطرح شده است که بر حاکم اسلامی جایز است دستور به عرضه کالاهای احتکار شده و آنان را وادار نماید. این الزام توسط حکومت اسلامی، ایجاد محدودیت برای شهروندان است. ذکر این مورد به عنوان مثال برای محل بحث، متوقف بر دو مقدمه است:

الف: احتکار از نظر شرعی حرام نبوده و صرفاً مکروه باشد.

توضیح مطلب این است که در مورد احتکار در بین فقها اختلاف وجود دارد و برخی از فقها احتکار را حرام دانسته‌اند و برخی دیگر حکم به کراهت آن کرده‌اند. در صورتی که احتکار حرام باشد، الزام به عرضه کالا مثال برای محل بحث نخواهد بود؛ چون انجام عمل حرام، تخلف از سوی شهروندان است و شارع خواسته است که از تحقق آن جلوگیری کند. اما در صورتی که احتکار مکروه باشد، جزو مثال‌های الزام شهروندان به جهت مصلحت دیگران خواهد بود.

صاحب جواهر از جمله قائلین به مکروه بودن احتکار است. ایشان در جواهر الکلام فرموده‌اند:

المسألة الثانية: الاحتکار مکروه عند المفید و الشیخ فی المبسوط و أبی الصلاح فی المکاسب و الفاضل فی المختلف و غیرهم علی ما حکي عن بعضهم و قيل و القائل الصدوق و ابنا البراج و إدريس و أبو الصلاح فی فصل البیع و الشهیدان فی الدروس و المسالك و غیرهم، علی ما أيضا عن بعضهم حرام و الأول أشبه بأصول المذهب و قواعدہ التي منها الأصول و قاعدة تسلط الناس علی أموالها المعترضه بنصوص الاتجار و حسن التعیش و الحزم و التدبیر و غیر ذلك السالمة عن معارضة دليل معتبر علی التحريم، لقصور نصوص المقام سنداً و دلالة عن ذلك^۱

صاحب جواهر برای مکروه بودن احتکار، به قاعده تسلط مردم بر اموالشان اشاره کرده و در ادامه، به همه أدله حرمت احتکار از جمله روایاتی که محکومین را مورد لعن قرار داده‌اند، پاسخ می‌دهند و دلالت آنها بر حرمت را نمی‌پذیرند؛ چون صرف لعن دال بر حرمت نیست و در مواردی همچون مسافرت تنهایی یا غذا خوردن تنها نیز وارد شده است که مسلماً حرام نیستند.

البته بحث کراهت یا حرمت احتکار باید در محل مناسب خود مورد بررسی قرار گیرد، اما با پذیرش کراهت آن، الزام محکومین به عرضه کالا می‌تواند از جمله مواردی باشد که حاکم اسلامی بدون وجود ضرورت، ایجاد محدودیت کرده است؛ چون همه موارد احتکار این چنین نیست

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۲۲: ۴۷۷.



که مشقت شدید و غیرقابل تحمل به دنبال داشته باشد بلکه در بسیاری از موارد، کالاهای مورد نیاز با تحمل قدری زحمت، از سایر شهرها قابل تهیه کردن است؛ کما اینکه تاجران این زحمات را به جان خریده و اقدام به خرید و عرضه کالاها در شهرهای خود می‌کرده‌اند. البته اگر احتکار به گونه‌ای باشد که ضرورت و مشقت شدید برای شهروندان ایجاد کند، بحث دیگری است.

صاحب جواهر در عین پذیرش کراهت در مورد احتکار، فرموده‌اند: «يجبر المحتكر على البيع بل عن جماعة الإجماع عليه على القولين»^۱ بر اساس این عبارت، حتی بنا بر قول به کراهت احتکار، اجبار محتکر به فروش کالاها صورت می‌گیرد. این اجبار بر این اساس است که حکومت حق دارد در عین اینکه امر ضروری و اضطراری رخ نداده است، دخالت کرده و ایجاد محدودیت کند.

ب: الزام محتکرین به عرضه کالاهای احتکار شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام
مقدمه دوم برای اینکه احتکار از موارد محل بحث باشد، این است که در روایات نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، برای محتکرین اعمال محدودیت کرده و آنان را امر به عرضه کالاهای احتکار شده کرده‌اند.

روایات الزام محتکرین به عرضه کالاهای احتکار شده

صاحب وسائل در باب آداب التجارة، روایات متعددی برای اجبار محتکرین بر فروش کالاهای خود نقل کرده است که این روایات در مباحث پیشین مطرح گردیده است، اما در حال حاضر از باب ایجاد محدودیت حکومت اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف: روایت حذیفة بن منصور

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَفَدَ الطَّعَامُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص - فَأَتَاهُ الْمُسْلِمُونَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ نَفَدَ الطَّعَامُ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا عِنْدَ فُلَانٍ فَمُرُهُ بِبَيْعِهِ قَالَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا فُلَانُ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ ذَكَرُوا أَنَّ الطَّعَامَ قَدْ نَفَدَ إِلَّا شَيْءٌ عِنْدَكَ فَأَخْرِجْهُ وَ بَعْهُ كَيْفَ شِئْتَ وَ لَا تَحْبِسْهُ.^۲

بر اساس این روایت، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مواد غذایی مورد نیاز مردم به اتمام رسیده و صرفاً فردی دارای آنها بوده است. مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست می‌کنند که صاحب طعام را امر به عرضه کالاهای خود کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز او را امر به خارج کردن و فروش کالاهای خود می‌کند.

امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله الزام صاحب کالا به فروش بوده است، در حالی که او نسبت به اموال خود سلطه داشته و در تصرفات مختار بوده است. در نتیجه استفاده می‌شود که حاکم و ولی امر می‌تواند برای امور معاش مردم، برای برخی از شهروندان اعمال محدودیت کند تا برای به دست آوردن طعام، دچار زحمت نشوند.

ب: روایت غیاث بن ابراهیم و ضمیره

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهَيْبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ صَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ: رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ مَرَّ بِالْمُحْتَكِرِينَ

۱. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام ۲۲: ۴۸۵.

۲. وسائل الشیعة ۱۷: ۴۲۹.



فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا فَقِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ قَوْمَتَ عَلَيْهِمْ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص - حَتَّى عَرَفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ أَنَا أَقْوَمُ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّعْرُ إِلَى اللَّهِ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَ يَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ.^۱

این روایت دارای سند دیگری به صورت « وَ رَوَاهُ [الصدوق] فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ» است که این سند موثقه محسوب می‌شود. در این روایت نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محتکرین را امر کرده‌اند که کالاها را احتکار شده را در بازار عرضه نکنند. نکته قابل توجه در این روایت این است که امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخص خاصی از محتکرین نبوده است بلکه همه محتکرین را امر کرده‌اند. از طرف دیگر وقتی احتکار حرام نبوده و مشمول نهی از منکر نباشد، امر کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وجهی جز این ندارد که برای ایجاد رفاه برای شهروندان، برای محتکرین ایجاد محدودیت کرده‌اند.

ج: عهد نامه مالک اشتر

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كِتَابِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْطَرِ قَالَ فَاذْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَنَعَ مِنْهُ وَ لَيْكُنِ النَّيْعُ بَيْعاً سَمِحاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ أَسِعاً - لَا يُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُشْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكَلَّ وَ عَاقِبْ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر دستور داده‌اند که از احتکار جلوگیری کند. در ادامه نیز بیان کرده‌اند که در صورت سرپیچی از این دستور، مختلفین را مجازات و عقوبت کند. ممکن است اشکال شود که محتمل است اختیار داشتن حاکم اسلامی بر اجبار محتکرین، مختص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده باشد و شامل همه حکام اسلامی نگردد. پاسخ این است که اگرچه در روایت حدیفه و غیاث بن ابراهیم قرینه ای وجود ندارد که عمومیت این حکم نسبت به همه حکام اسلامی استفاده شود و احتمال اختصاص آن به حاکم معصوم علیه السلام وجود دارد، اما با توجه به عهدنامه مالک اشتر روشن می‌شود که این حکم اختصاص به حاکم اسلامی معصوم ندارد بلکه همه حکام اسلامی را شامل می‌شود؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نیز اجازه چنین اعمال محدودیتی را داده‌اند. علاوه بر اینکه اجماع فقها و فتوای آنها بر جواز اجبار، مؤید عمومیت این حکم نسبت به همه حکام اسلامی است. بنابراین اجبار محتکرین بر فروش کالاها خود، مثال مناسبی برای جواز اعمال محدودیت در موارد غیر ضروری و به جهت مصالح شهروندان است؛ چون همان طور که روشن گردید، اجبار بر عرضه کالاها احتکار شده، مختص موارد ضرورت که هیچ گونه طعامی در اختیار نباشد، نیست بلکه صرفاً کمبود طعام موجب ایجاد قدری زحمت برای تهیه آن می‌شده است، اما در عین حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، محتکرین را وادار به فروش کالاها خود کرده‌اند که این عملکرد اعمال محدودیت بوده است تا برای سایر شهروندان رفاه و آسایش حاصل گردد. البته همان طور که بیان گردید، این مورد منوط به مکروه بودن احتکار است و در صورت قائل شدن به حرمت احتکار، به صورت کلی از محل بحث خارج شده و از موارد نهی از منکر می‌شود.

۱. وسائل الشیعة ۱۷: ۴۳۰.

۲. وسائل الشیعة ۱۷: ۴۲۷.



ج: قاعده لاضرر

سومین موردی که در آن اعمال محدودیت بر شهروندان صورت گرفته، موارد حصول ضرر است. مرحوم آقای منتظری از قاعده لاضرر برای تأیید محدود بودن دخالت‌های حکومت اسلامی استفاده کرده‌اند، اما در حال حاضر تقریب دیگری ارائه می‌گردد تا از این قاعده، توسعه اعمال محدودیت‌ها قابل استفاده باشد.

توضیح مطلب این است که مورد قاعده لاضرر این چنین است که یکی از انصار دارای باغ بوده و خانه او نیز در نزدیک درب باغ بوده است. اما سمرة بن جندب نیز در همان باغ دارای یک درخت بوده و به همین دلیل حق رفت و آمد داشته است، اما رفت و آمد او به صورت سر زده و بدون اذن از آن انصاری بوده است که موجب آزار و اذیت انصاری می‌شده است؛ چون ممکن بوده است که در زمان وارد شدن سمرة بن جندب در باغ، همسر انصاری داخل باغ بوده و پوشش کافی نداشته باشد و لذا انصاری از سمرة بن جندب به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت می‌برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سمرة بن جندب را به حضور طلبیده و به می‌فرمایند که برای وارد شدن در باغ انصاری، اجازه بگیرد. اما سمرة بن جندب نمی‌پذیرد که اجازه بگیرد و در مرحله بعد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خریداری درخت از سمرة را مطرح می‌کنند. اما مجدداً سمرة نمی‌پذیرد. بعد از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده درخت در بهشت به او می‌دهند ولی سمرة این درخواست را نیز رد می‌کند. در نهایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انصاری می‌فرمایند که درخت سمرة را از باغ خود کنده و به بیرون از باغ بیندازد. در این ماجرا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرحله اول، سمرة بن جندب را امر به اجازه گرفتن می‌کنند، در حالی که اجازه نگرفتن او موجب عسر و حرج و زحمت غیرقابل تحملی بر انصاری و خانواده او نبوده است؛ چون نهایتاً اگر بنا می‌شد که سمرة بن جندب بدون اجازه وارد شود، بر همسر انصاری لازم بود که همیشه در زمان حضور در داخل باغ، همراه با پوشش کامل باشد تا ورود سرزده سمرة بن جندب، مشکلی ایجاد نکند. البته مورد پذیرش است که حضور همیشگی همسر انصاری با پوشش کامل در داخل باغ، برای او زحمت داشته است، اما این چنین نبوده است که قابل تحمل نباشد و ضرورت رخ داده باشد، اما در عین حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همسر انصاری را ملزم به رعایت حجاب نمی‌کنند بلکه برای رعایت رفاه هر دو طرف و حل نزاع صورت گرفته، سمرة بن جندب را امر به اجازه گرفتن می‌کنند. بنابراین برای سمرة بن جندب از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایجاد محدودیت صورت گرفته است، در حالی که ضرورتی در بین نبوده است.

در مورد قاعده لاضرر روایات متعددی نقل شده است. یکی از روایات دال بر این قاعده که دارای سند موثق است، این چنین است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ سَمْرَةَ
بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدَقٌ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ كَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِيَابِ الْبُسْتَانِ وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ وَ لَا
يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَبَى سَمْرَةُ فَلَمَّا تَأَبَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَاَ إِلَيْهِ وَ حَبَّرَهُ
الْحَبِيرَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَبَّرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَاَ وَ قَالَ إِنَّ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَبَى فَلَمَّا أَبَى سَأَوْتُهُ
حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنْ التَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِهَا عَدَقٌ يَمُدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص
لِلْأَنْصَارِيِّ اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَ ازِمْ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا صَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ

البته ممکن است امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کنندن درخت سمرة، به جهت اجازه نگرفتن او نباشد، بلکه به جهت مخالفت با امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را مجازات کرده است. اما مهم این است که ضرورت نبوده



است و در چنین موردی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قاعده کلی بیان کرده‌اند که در اسلام ضرر و ضرار وجود ندارد؛ لذا در موارد شبیه این مورد نیز این قاعده قابل تمسک خواهد بود؛ چون همین مقدار ایجاد زحمت که همسر انصاری باید برای بیرون آمدن از خانه تحمل کند موجب شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصداق ضرر قرار دهد، در حالی که حرج و ضرر غیر قابل تحمل نبوده است.

بررسی معنای حدیث لاضرر

برای روشن شدن امکان استناد به روایت لاضرر، ابتدا باید معنای آن مشخص گردد. در مورد معنای «لاضرر و لااضرار»، سه احتمال مطرح شده است که صرفاً طبق برخی از آنها این روایت مربوط به بحث حاضر می‌شود:

الف: عدم جعل حکم ضرری توسط شارع:

شیخ انصاری و مرحوم آخوند از قائلین به این نظریه هستند و اکثر فقها نیز همین نظریه را پذیرفته‌اند. بر اساس این احتمال، تمامی احکام شرعی محدود است که موجب ضرر دیگران نشود و از ابتدا نسبت به فرض تحقق ضرر اطلاق ندارند. به عنوان مثال بیع ضرری از نظر شرع جایز نیست و اطلاق أدله بیع شامل آن نمی‌شود کما اینکه وضوی ضرری شرعاً باطل است. در صورتی که این احتمال پذیرفته شود، قاعده لاضرر ربطی به بحث حاضر نخواهد داشت؛ چون عدم ترتیب اثر بر امور ضرری، حکم الهی است و ربطی به حکومت اسلامی ندارد. در حالی که بحث حاضر در محدودیت ناشی از حکم شرعی نیست بلکه محدودیتی که حکومت اسلامی اعمال می‌کند، مد نظر است.

ب: تکلیف مولوی به ترک ضرر زدن به دیگران

بر اساس این احتمال، تعبیر «لاضرر و لااضرار» در مقام انشاء و جعل تکلیف مولوی است که ضرر زدن مسلمین به یکدیگر حرام است و لذا باید ترک شود کما اینکه آیه شریفه «لَا زَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»^۱ دلالت بر حرمت می‌کند. شیخ الشریعه اصفهانی از قائلین به این نظریه است. طبق این احتمال نیز شارع ضرر زدن به دیگران را حرام اعلام کرده است و ربطی به حکومت اسلامی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با استناد به این حکم الهی، دستور داده‌اند که انصاری، درخت سمرة بن جندب را بکند تا مانع ضرر زدن به خود شود. در نتیجه این احتمال نیز مرتبط با بحث حاضر نیست.

ج: حکم سلطانی بودن قاعده لاضرر

این احتمال توسط امام خمینی مطرح شده است. ایشان فرموده‌اند:

و هاهنا احتمال رابع یکون راجحاً في نظري القاصر و ان لم أعرش عليه في كلام القوم، و هو كونه نهياً لا بمعنى النهي الإلهي حتى يكون حكماً إلهياً كحرمة شرب الخمر و حرمة القمار بل بمعنى النهي السلطاني الذي صدر عن رسول



الله صلی الله علیه و آله بما انه سلطان الملة و سائس الدولة لا بما انه مبلغ أحكام الشرع و سترجع إلى توضیحه و تشییده فانتظر.^۱

امام خمینی در این عبارت فرموده‌اند: اگرچه تعبیر «لاضرر و لا ضرار» نهی است، اما نهی و حکم الهی نیست بلکه نهی سلطانی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جهت اینکه حاکم و سلطان بوده‌اند، صادر شده است. امام خمینی در عبارت دیگری فرموده‌اند:

إن لرسول الله صلى الله عليه وآله في الأمة شئونا أحدها النبوة والرسالة أي تبليغ الأحكام الإلهية من الأحكام الوضعيّة والتكليفية حتى أرش الخدش و ثانيها مقام السلطنة و الرئاسة و السياسة لأنه صلى الله عليه وآله سلطان من قبل الله تعالى، و الأمة رعيته و هو سائس البلاد و رئيس العباد، و هذا المقام غير مقام الرسالة و التبليغ، فإنه بما انه مبلغ و رسول من الله ليس له أمر و لا نهى، و لو أمر أو نهى في أحكام الله تعالى لا يكون ذلك إلا إرشادا إلى أمر الله و نهيه، و لو خالف المكلف لم يكن مخالفته مخالفة رسول الله بل مخالفة الله تعالى لأن رسول الله صلى الله عليه وآله ليس بالنسبة إلى أوامر الله و نواهيه ذا أمر و نهى بل هو مبلغ و رسول و مخبر عنه تعالى، كما ان أوامر الأئمة عليهم السلام و نواهيه في أحكام الله كذلك، و ليست أوامر النبي و الأئمة عليه و عليهم الصلاة و السلام و من هذه الجهة إلا كأوامر الفقهاء مقلديهم، فقول الفقيه لمقلده: اغسل ثوبك عن أبوال ما لا يؤكل لحمه، كقول النبي و الأئمة عليهم السلام من حيث انه إرشاد إلى الحكم الإلهي و ليس مخالفة هذا الأمر إلا مخالفة الله لا مخالفة الرسول و الأئمة و الفقيه. و اما إذا أمر رسول الله أو نهى بما انه سلطان و سائس يجب إطاعة امره بما أنه أمره، فلو أمر سرية ان يذهبوا إلى قطر من الأقطار تجب طاعته عليهم بما انه سلطان و حاكم فإن أوامره من هذه الجهة كأوامر الله و واجب الإطاعة و ليس مثل هذه الأوامر الصادرة عنه أو عن الأئمة إرشادا إلى حكم الله بل أوامر مستقلة منهم تجب طاعته و قوله تعالى: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، ناظر إلى تلك الأوامر و النواهي الصادرة عن الرسول و أولي الأمر، بما انهم سلطان و ولي على الناس و بما انهم سائس العباد قال تعالى وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا و ثالث المقامات مقام القضاة و الحكومة الشرعية و ذلك عند تنازع الناس في حق أو مال، فإذا رفع الأمر إليه و قضى بميزان القضاة يكون حكمه نافذا لا يجوز التخلف عنه، لا بما أنه رئيس و سلطان بل بما انه قاض و حاكم شرعي و قد يجعل السلطان الأمانة لشخص فينصبه لها و القضاة لآخر، فيجب على الناس إطاعة الأمير في إمارته لا في قضائه، و إطاعة القاضي في قضائه لا في أوامره، و قد يجعل كلا المقامين لشخص أو لأشخاص، و بالجملة ان لرسول الله مضافا إلى المقامين الأولين مقام فصل الخصومة و القضاء بين الناس قال تعالى فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.^۲

امام خمینی در این عبارت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سه شأن اشاره کرده‌اند:

۱- نبوت و رسالت

۱. القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (الرسائل للإمام الخميني) ۴۰: ۱
۲. القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (الرسائل للإمام الخميني) ۵۱-۵۰.



بر اساس این مقام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر و نهی ندارند بلکه صرفاً تبلیغ احکام الهی دارند و با امر و نهی خود، ارشاد به اوامر و نواهی الهی دارند. مخالفت با این اوامر و نواهی، مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست بلکه مخالفت با خدای متعال است کما اینکه اگر مرجع تقلید، اعاده نماز را در فرض خاصی لازم بداند، لزوم اعاده کردن، دستور مجتهد نیست بلکه ارشاد به حکم الهی است.

۲- سلطنت و ریاست

بر اساس این منصب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر و نهی می‌کنند و مخالفت با این قسم از اوامر و نواهی، مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم و سلطان است کما اینکه اگر فرمانده ای دستوری صادر کرده باشد، مخالفت با آن دستور، مخالفت با خود فرمانده است.

۳- قضاوت

شان قضاوت نیز روشن است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حل نزاعات بین مردم می‌پردازند.

امام خمینی قرائتی اقامه می‌کنند که تعبیر «لاضرر و لااضرار» نهی سلطانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و پیامبر اکرم به عنوان حاکم و ولی امر مسلمین از ضرر زدن مسلمین به یکدیگر نهی کرده است. بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم و سانس الأمة این حق را داشته‌اند که برای شهروندان اعمال محدودیت کنند؛ حتی اگر ضرر زدن آنها به یکدیگر در حد پوشیدن لباس کامل برای وارد شدن در باغ خودشان باشد.

بنابراین روشن می‌شود که جواز دخالت و اعمال محدودیت توسط حاکم اسلامی، صرفاً در حد ضرورت و موارد اختلال نظام نیست بلکه قاعده لاضرر دلیل است که حاکم می‌تواند در مواردی که به صلاح و مصلحت شهروندان است، دخالت کرده و حتی نسبت به کارهای مباح نیز محدودیت اعمال کند.

البته استناد به قاعده لاضرر برای اثبات جواز اعمال محدودیت توسط حکومت اسلامی، متوقف بر دو مطلب است:

۱- قاعده لاضرر دلالت بر حکم حکومتی کند و حاکم اسلامی دارای این شأن باشد.

اما در صورتی که مفاد قاعده لاضرر، نفی حکم ضرری باشد، در محل بحث قابل استناد نیست؛ چون محدود بودن فعالیت‌های شهروندان به اینکه موجب ضرر بر دیگران نشود، توسط حاکم اسلامی اعمال نشده است، بلکه خود شارع این محدودیت را ایجاد کرده است.

در صورتی هم مفاد قاعده لاضرر، نهی باشد، حق داشتن حاکم اسلامی بر اعمال محدودیت اثبات نمی‌شود، اما با توجه به اینکه ضرر زدن دارای حرمت است، حاکمان می‌توانند این حکم را اجراء کنند؛ یعنی در صورت ضرر زدن افراد به یکدیگر ولو اینکه به همان مقداری باشد که همسر انصاری دچار می‌شد، حاکم می‌تواند از باب نهی از منکر مانع شود. به عنوان مثال اگر ساختن ساختمان با طبقات بسیار زیاد، موجب سایه شدن خانه همسایه و ضرر رسیدن به او شود، با توجه به حرمت ضرر زدن به دیگران، بر حاکم لازم خواهد بود که دفع منکر کرده و اجازه ساخت ساختمان‌های با طبقات زیاد ندهد و یا اینکه در صورت ساخته شدن، دستور به تخریب بدهد. نکته مهم این است که اقدام حکومت در این صورت از این باب نیست که دخالت کردن در امور مباح مردم از شؤون حکومت است، بلکه به این جهت است که این مقدار ضرر زدن به دیگری توسط خود شارع محدود شده است و حاکم از باب نهی منکر، مانع از تحقق آن می‌شود.



درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: اعمال محدودیت بر فعالیت‌های شهروندان توسط حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام‌ظله

جلسه: ۴۱

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۱۱

۲- شأن و جایگاهی که توسط قاعده لاضرر ثابت شده، اختصاص به حاکم معصوم علیه السلام نداشته باشد؛ چون ممکن است ادعا شود که این شأن اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام داشته است. البته لازم به ذکر است که حتی اگر اختصاص این شأنیت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ادعا شود، در خصوص ممنوعیت ضرر زدن به دیگران مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ چون نهی سلطانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی است و از این جهت همانند نهی الهی است و مردم باید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت کرده و به یکدیگر ضرر وارد نکنند و اگر این نهی اطاعت نشود، حاکم از تخلف شهروندان جلوگیری خواهد کرد.

به نظر ما مقصود از بحث حاضر که جواز دخالت حاکم اسلامی در امور مردم است، با قاعده لاضرر اثبات نمی‌شود؛ چون فرضاً اثبات شود که نهی موجود در قاعده لاضرر، نهی سلطانی است، مشکل است که چنین منصب و جایگاهی را حتی بنابر قول به ولایت مطلقه، برای فقیه ثابت کرد.